

به جای سخن سردبیر

کاپیتولاسیون، تسخیر لانه جاسوسی امریکا

و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی

شاید در ۲۸ اسفند سال ۱۳۴۰ ش/ ۱۹ مارس ۱۹۶۲م که سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در اوج قدرت استکباری و روحیه سلطه‌گری طی یادداشت شماره ۴۲۳ در پاسخ به درخواست ذیلانه وزارت خارجه دولت شاهنشاهی ایران با تمدید یک‌ساله خدمات هیأت مستشاری نظامی ایالات متحده موافقت کرد، کسی باور نمی‌کرد که این موافقت یکی دیگر از نقاط عطف تاریخ تحولات دوران معاصر ایران خواهد شد. در این یادداشت سفارت امریکا به بهانه مشکلات روزافزون و به دلیل اینکه موافقت‌نامه‌های موجود به قدر کافی مسأله وضعیت اعضای هیأت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران در بر نمی‌گیرد، به منظور نیل به یک

تفاهم کلی در این رابطه و زدودن هر نوع شک و همچنین سهولت در عملکرد مؤثر اعضای مستشاری، از دولت شاهنشاهی ایران می‌خواهد که امتیازات و مصونیت‌های مخصوص کارمندان اداری و فنی مشروحه در قرارداد منضم به قرارداد نهایی کنفرانس سازمان ملل را در وین (قرارداد ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ معروف به پیمان وین) در مورد هر فردی از پرسنل نظامی، کارمندان غیر نظامی وزارت دفاع ایالات متحده و بستگانشان که اهل خانه آنها می‌باشند و حضور آنها در ایران به وسیله دولت شاهنشاهی ایران مجاز شناخته شده، به کار گرفته شود.

تاریخ: ۱۹ مارس ۱۹۶۲ - ۲۸ اسفند ۱۳۴۰

یادداشت شماره ۴۲۳

سفارت ایالات متحده امریکا ضمن ابراز تعارفات خود به وزارت امور خارجه شاهنشاهی، مفتخر است که اعلام کند که یادداشت شماره ۶۲۶۶ مورخ ۷ فوریه ۱۹۶۲ (۱۳۴۰/۱۱/۱۸ ش) وزارت خارجه ایران را که در آن دولت شاهنشاهی ایران تمایل خود را برای تمدید خدمات هیأت مستشاری نظامی ایالات متحده به مدت یک سال دیگر (تا ۲۱ مارس ۱۹۶۳) همان‌طور که ابتدائاً در قراردادهای مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ و ۱۶ اکتبر ۱۹۴۷ پیش‌بینی شده، ابراز کرده را دریافت نموده است.

این سفارت خوش‌وقت است که اعلام کند دولت ایالات متحده با تمدید خدمات هیأت مستشاری مزبور مطابق با شرایط قراردادهای فوق‌الذکر، اصلاح شده در تهران با تبادل یادداشت‌های مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸، ۵ ژانویه ۱۹۴۹، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۹ و ۱۰ ژانویه ۱۹۵۰ در رابطه با هیأت‌های نظامی و تبادل یادداشت‌های مورخ ۱۱ تا ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۸ در رابطه با هیأت‌های نظامی ایالات متحده در ژاندارمری شاهنشاهی ایران؛ و نیز یادداشت دولت ایالات متحده به شماره ۵۹۶ مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۶۱ و یادداشت‌های دولت شاهنشاهی ایران به شماره‌های ۱۳۴۴ مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۱ و ۴۲۰۲ مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۶۱؛ موافق است.

در عین حال، این سفارت مایل است مذاکرات بسیاری را که اخیراً بین نمایندگان دو دولت در رابطه با مشکلاتی با اهمیت روزافزون، انجام شده است را متذکر شود. این

مشکلات از این حقیقت ناشی می‌شوند که موافقت‌نامه‌های موجود به قدر کافی مسأله وضعیت اعضای هیأت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران را در بر نمی‌گیرد. در همین رابطه، دولت ایالات متحده معتقد است نیل به یک تفاهم کلی در این زمینه برای زدودن هر نوع شکی و در نتیجه سهولت در عملکرد مؤثر اعضای مستشاری، به نفع هر دو دولت خواهد بود. برای نیل به این هدف، سفارت مفتخر است که فقط پیشنهاد نماید که این پرسنل از امتیازات و مصونیت‌های مخصوص «کارمندان اداری و فنی» مشروحه در قرارداد منضم به قرار نهایی کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد روابط و مصونیت‌های دیپلماتیک که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ در وین امضا شده، برخوردار گردند. البته معلوم است که پرسنل برجسته مشخص مورد توافق دو دولت، امکان بهره‌مندی از امتیازات و مصونیت‌های «مأمورین سیاسی» را خواهند داشت. سفارت، همچنین پیشنهاد می‌نماید به منظور هماهنگی و تسهیل در امور اداری، اصل سابق‌الذکر در مورد هر فردی از پرسنل نظامی و یا کارمندان غیر نظامی وزارت دفاع ایالات متحده و بستگان‌شان که اهل خانه آنها می‌باشند و حضور آنها در ایران به وسیله دولت شاهنشاهی ایران مجاز شناخته شده، به کار گرفته شود. سفارت پیشنهاد می‌نماید که در صورت توافق دولت شاهنشاهی ایران، این تفاهم از تاریخ دریافت پاسخ آن وزارتخانه قابل اجرا و نافذ خواهد شد. سفارت فرصت را برای تجدید احترامات فائقه خود نسبت به وزارتخانه شاهنشاهی مغتنم می‌شمرد.

سفارت کبرای ایالات متحده امریکا

تهران

۱۹ مارس ۱۹۶۲

وزارت خارجه نظام شاهنشاهی مثل اغلب ادوار تاریخی که با انعقاد قراردادهای اسارت‌بار

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۷۱، «مستشاری نظامی امریکا در ایران» (۲)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران،

مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۹، ص ۳، ۴.

و اعطای امتیازات، استقلال و منافع ملی کشور را به نفع بیگانگان قربانی کرد، هیچ‌گاه به ملت ایران نگفت که این امتیازات یک‌طرفه به یک دولت خارجی و اتباع وی چه سودی برای استقلال سیاسی و امنیت ملی ایران دارد. وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۰ طی یادداشت شماره ۸۸۰۰ به سفارت امریکا می‌نویسد: در خصوص وضع اعضای عالی‌رتبه هیأت مستشاری نظامی امریکا در ایران و استفاده آنها از مواد قرارداد وین، آنها که دارای گذرنامه سیاسی می‌باشند موافقت می‌گردد و در خصوص بقیه کارمندان مطالعات در جریان است.

اداره چهارم سیاسی

شماره ۸۸۰۰

تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۰

وزارت امور خارجه

یادداشت

وزارت امور خارجه شاهنشاهی تعارفات خود را به سفارت کبری ایالات متحده امریکا اظهار و عطف به یادداشت شماره ۲۰۳ مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ راجع به پیشنهاد آن سفارت کبری در خصوص وضع اعضای هیأت مستشاری نظامی امریکا در ایران و استفاده از مواد قرارداد وین مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ درباره مستشاران مزبور احتراماً اشعار می‌دارد نسبت به قسمت اخیر یادداشت شماره ۴۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۶۲ آن سفارت کبری در خصوص اعضای عالی‌رتبه هیأت مستشاری که دارای گذرنامه سیاسی می‌باشند، موافقت می‌گردد که به نامبردگان وضع سیاسی داده شود تا بتوانند از مصونیت‌ها و امتیازات مربوطه برخوردار شوند و در خصوص بقیه کارمندان هیأت‌های مستشاری امریکا نیز مطالعاتی در جریان است تا برای آنها نیز امتیازات و تسهیلات بیشتری فراهم گردد که نتیجه آن بعداً به استحضار آن سفارت کبری خواهد رسید.

موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می‌شمارد.^۱

سپس وزارت امور خارجه در یادداشت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۲۶ آبان ۱۳۴۲ به سفارت امریکا در ایران می‌نویسد:

وزارت امور خارجه شاهنشاهی خوش‌وقت است اکنون به استحضار آن سفارت کبری برساند که هیأت محترم وزیران به موجب تصویب‌نامه مورخ ۱۳/۷/۱۳۴۲ با این پیشنهاد موافقت فرموده‌اند و قرار است که این یادداشت جهت تصویب به مجلسین فرستاده شود.

در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۴۳ برای اولین بار این لایحه که در تاریخ ایران معروف به لایحه کاپیتولاسیون می‌شود، جهت رسیدگی به مجلس سنا فرستاده می‌شود و مجلس سنای ایران که متشکل از شبه روشنفکران خاندان سلطنتی و نخبگان سیاسی و شیوخ وابسته به نظام پادشاهی بوده و سال‌ها سرنوشت مردم مظلوم ایران را رقم می‌زدند، در یک اقدام مفتضحانه این لایحه را تصویب می‌کند.^۲

در اسناد لانه جاسوسی امریکا، متن مذاکرات مجلس سنا در تصویب لایحه کاپیتولاسیون به انگلیسی ترجمه شده و بر اساس متن مذاکرات، شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، برای اینکه ملت ایران از عمق خائنه بودن این لایحه خبردار نشوند این لایحه را در نیمه شب به عنوان آخرین لایحه‌ای که در یک جلسه طولانی پس از طرح لوایح مختلف ارزشی برای بحث کردن ندارد مطرح می‌کند و به تصویب می‌رساند، به خیال اینکه تصویب این لایحه، هنگام خواب بودن جامعه، انعکاس ویژه‌ای نخواهد داشت. شریف‌امامی هنگام طرح این لایحه به شیوخ مجلس سنا می‌گوید:

البتّه مقدور هم بود که ما فردا جلسه فوق‌العاده تشکیل بدهیم ولی چون کار بسیار

۱. همان، ص ۵

۲. همان، ص ۷، ۶

مختصری است اجازه بفرمایید الان تمامش کنیم.^۱

لایحه کابینولاسیون که برای عزت، استقلال و شرافت ملت ایران شکننده بود، از نظر شیوخ نظام سلطنتی کار بسیار مختصری بود که باید هنگام خواب بودن شیوخ مجلس سنا به تصویب می‌رسید و چنین نیز شد. میرفندرسکی مهره شناخته شده آمریکا در وزارت خارجه در توجیه عادی بودن این امتیازات و مصونیت‌ها در مجلس سنا می‌گوید:

ما این امتیازات و مصونیت‌ها و معافیت‌ها را برای خارجی‌ها تقاضا نمی‌کنیم بلکه برای خدمتی تقاضا می‌کنیم که آنها برای ما انجام می‌دهند. پس از اینکه ما برای این موضوع فکر کردیم و مشاوره کردیم با دستگاه‌های مختلف مملکت، به این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیت‌ها و این مزایا ضروری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنان مالیات گرفته نشود یا برای مسکن و تغذیه معاف داشته باشند، مهم نیست. به علاوه این نظر چیزی نیست که ما تنها کرده باشیم، دولت‌های دیگر هم کرده‌اند.^۲

شیوخ جاهل، نادان و وابسته مجلس سنا توجیه ابلهانه میرفندرسکی را پذیرفتند و با یک قیام و قعود به این لایحه خفت‌بار رأی مثبت می‌دهند و این مصوبه برای رأی نهایی به مجلس شورای ملی فرستاده می‌شود.

استورات دبلیو. راک ول، کاردار موقت سفارت آمریکا در تهران، طی نامه طبقه‌بندی شده خیلی محرمانه‌ای در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۴۳ به وزارت امور خارجه آمریکا گزارش می‌دهد:

به دنبال تحریکات مداوم سفارت آمریکا در تهران، تصویب کنوانسیون وین و یادداشت‌های مبادله شده ضمیمه آن در مجلس ایران پیشرفت چشمگیری کرده است... نهایتاً دولت به تحریک سفارت بر اولویت لایحه تبادل یادداشت‌ها رأی داد. سناتور احمد متین‌دفتری، عضو کمیسیون روابط خارجی سنا به ما گفت یک دلیل تأخیر ممتد سنا در

بررسی این دو لایحه آن است که ترجمه ارائه شده، از کنوانسیون وین توسط دولت ناقص بوده است. متین‌دفتری که کنوانسیون وین را به نمایندگی از دولت ایران امضا کرده و بدین خاطر به خود می‌بالد تأکید می‌نمود که شخصا آن را به زبان فارسی ترجمه کرده است.^۱

سرانجام در روز سه‌شنبه، ۲۱ مهر ماه ۱۳۴۳، مجلس شورای ملی این لایحه را تصویب و کاپیتولاسیون در ایران مجدداً به شکل قانونی توسط دولت شاهنشاهی احیا می‌شود. همه آنهایی که آگاهی از تاریخ ایران دارند، می‌دانند که تنها یک صدای زنده در ایران بود که یک تنه در مقابل این لایحه ننگین، در مقابل دولت امریکا و نظام شاهنشاهی مقاومت کرد و آن کسی جز امام خمینی(ره) نبود.^۲ تا آن تاریخ هیچ چهره مبارز و حزب سیاسی‌ای که سال‌ها شعار مبارزه با دیکتاتوری و استبداد سر می‌داد نه باور می‌کرد و نه جرأت آن را داشت که در مقابل هیمنه و سیطره نفوذ سیاسی امریکا در جهان زده‌ای تردید به خود راه دهد و جرأت مخالفت و مقابله با این نفوذ را داشته باشد.

امام خمینی(ره) بدون واهمه از مترسک‌های ابرقدرتی، نه تنها با لایحه کاپیتولاسیون مخالفت کرد و مفهوم و ماهیت آن را برای جامعه برملا ساخت بلکه همه اقتدار نظام شاهنشاهی و حامی آن امپریالیسم امریکا را مورد تهاجم قرار داده و به پایه‌های قدرت امریکا و سلطنت می‌تاخت و کاپیتولاسیون را سند بردگی ملت ایران عنوان کرد. امریکا و رژیم شاه که انتظار چنین واکنش انفجارآمیزی را از امام خمینی نداشتند، برای خاموشی صدای نهضت امام خمینی او را به ترکیه تبعید کردند.

راک ول در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۴۳ یعنی دو روز پس از تبعید امام به ترکیه در یک نامه غیر رسمی به یکی از دوستان خود در وزارت امور خارجه امریکا می‌نویسد:

۱. همان، ص ۱۶، ۱۷.

۲. برای مطالعه دقیق فرآیند مقابله امام با لایحه کاپیتولاسیون، ر ک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران،

عروج، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۰۰ - ۱۱۱۰.

وقایع اخیر که شما در گزارش رسمی از آنها مطلع خواهید شد، موجب خشنودی قلبی من شده است. سرانجام ما توانستیم از شر آن پیرمرد... که چوب لای چرخ ما می‌گذاشت، راحت شویم. «کله گنده» محلی دستور اخراج او را داده بود. در حال حاضر او در یکی از هتل‌های درجه دو ترکیه اقامت دارد و سعی می‌کند که عقیده سنی‌های بیچاره را تغییر دهد.^۱

راک ول و اربابان او در امریکا هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که پانزده سال بعد این پیرمرد، هم کله گنده را با خفت از ایران بیرون خواهد کرد، هم به عمر نظام شاهنشاهی پایان خواهد بخشید و هم اسطوره شکست‌ناپذیری امریکا و نظام‌های لیبرالیستی و کمونیستی و سوسیالیستی را در جهان در هم خواهد شکست و امریکا را برای همیشه از منافع حیاتی‌اش در ایران محروم خواهد ساخت. چوبی که امام در سال ۱۳۴۳ به گفته راک ول، لای چرخ یکه‌تازی امریکا در ایران گذاشت در سال ۱۳۵۷ این چرخ را از حرکت باز انداخت و با ساقط کردن یکی از حکومت‌های وابسته منطقه به امریکا و از همه مهم‌تر منهدم کردن لانه جاسوسی امریکا در ایران، بزرگ‌ترین پایگاه جاسوسی، امنیتی، اطلاعاتی و سیاسی این قدرت را در منطقه خاورمیانه از هم پاشید. روز تسخیر لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به حق روز ملی مبارزه با استکبار جهانی نامیده شد و هیچ‌گاه نباید از تاریخ این ملت حذف شود.

ملت ایران تأثیر شیطان بزرگ را در غارت منافع ملی در پنجاه سال اخیر، ساقط کردن دولت برآمده از جنبش ملی نفت، حمایت از رژیم خونریز و دیکتاتور پهلوی و از همه مهم‌تر تحقیر ملت ایران و مبارزه مستمر و دیوانه‌وار با انقلاب اسلامی و طراحی کودتاهای پی در پی، تحمیل جنگ، حمایت از گروه‌های تروریستی، تحریم‌های اقتصادی و انواع و اقسام توطئه علیه ایران را نباید فراموش کند.

رابطه با شیطان بزرگ از تاریخی که پای این کشور به میهن ما باز شده است چیزی جز

۱. اسناد لانه جاسوسی، همان، ص ۲۲۰، ۲۲۱.

خفت برای ملت ایران به بار نیاورده است. امریکا سی سال از رژیم در ایران پشتیبانی و حمایت کرد که نه تنها به قانون، حقوق بشر و آزادی اعتقادی نداشت، بلکه جنایات این رژیم علیه ملت خویش، خاطره جنایات دیکتاتورهای چون استالین، هیتلر و سایر جنایتکاران تاریخ غرب را تداعی می‌کرد. اکنون چگونه می‌توان به شعارهای آزادی‌خواهی، حقوق بشرطلبی و دموکراسی‌خواهی‌های چنین رژیمی برای ملت ایران دل بست؟

ساده‌لوحانی که به شعارهای اصلاح‌طلبی امریکا دل بسته‌اند و به امید حمایت چنین رژیمی کمر همت به مبارزه علیه انقلاب اسلامی و ملت ایران بسته‌اند، آیا هیچ از خود پرسیده‌اند که چگونه امکان دارد رژیمی که در طول حضور سی ساله خود بر تمام ارکان تصمیم‌گیری رژیم سلطنتی در ایران قدمی در جهت رشد و توسعه، دفاع از حقوق ملت ایران در مقابل استبداد و آزادی‌خواهی نیروهای مبارز ایران برنداشت، اکنون می‌تواند حامی آزادی و حقوق بشر در ایران باشد؟

آیا ملت ایران نباید از چنین جریان‌هایی نفرت داشته باشد؟ و آنها را سرسپرده سیاست‌های امپریالیستی بداند که در دویست سال گذشته، که از استقلال امریکا می‌گذرد، تاکنون ۱۵۰ مورد جنگ اعلام نشده یا اعلام شده در سراسر جهان علیه ملت‌ها به راه انداخته است؟ کشوری که به طور متوسط هر سال یکبار نیروهای نظامی خود را به مرزهای کشورهای دیگر گسیل داشته و دست به جنایت و کشتار ملت‌های محروم زده است، چگونه می‌تواند طرفدار حقوق بشر برای ملت ایران باشد؟!

کشوری که بر اساس آمارهای رسمی، از زمان جنگ دوم جهانی به بعد، حدود بیست هزار مورد عملیات مخفی برای نفوذ در کشورهای دیگر یا ساقط کردن دولت‌های مردمی سازماندهی کرده و دولت‌های بی‌شماری را که تمایل به پذیرش سلطه این قدرت سلطه‌طلب نداشتند، سرنگون کرده است و صدها هزار نفر را بر اثر این تجاوزها در جهان به خاک و خون کشیده است، چگونه می‌تواند طرفدار آزادی برای ملت ایران باشد؟!

کشوری که از سال ۱۹۷۸ به بعد بیش از ۱۲۰ هزار نفر از ساکنان منطقه امریکای مرکزی را

با جنگ‌هایی که به راه انداخته کشته است؛ یعنی از هر پنج نفر ساکنان این منطقه یک نفر را به خاطر دفاع از حقوق، آزادی و وطن خود نابود کرده است و بخش عمده‌ای از بیست میلیون ساکنان این منطقه را پیوسته در معرض بمباران‌های هوایی و بمب‌های ناپالم و فسفری، بمب‌های شیمیایی و سلاح‌های بیولوژیکی و پروازهای مکرر هواپیماهای مافوق صوت برای شکستن دیوارهای صوتی و مانورهای دریایی قرار داده است چگونه می‌تواند طرفدار دموکراسی باشد؟^۱

کنگره امریکا در سال ۱۹۹۴ م در گزارش رسمی خود می‌نویسد:

در حدود شصت هزار پرسنل نظامی در دهه ۱۹۴۰ م به عنوان نمونه‌های انسانی جهت آزمایش دو عامل شیمیایی، یعنی گاز خردل و لویسیت (گاز تاول‌زا) بر روی آنها مورد استفاده قرار گرفتند. بیشتر آنها از ماهیت آزمایش‌ها مطلع نبودند و پس از شرکت در این پژوهش، هرگز مراقبت‌های طبی بعدی را دریافت نکردند. به علاوه برخی از آنها تهدید شدند که اگر موضوع این آزمایش‌ها را با کسانی از جمله همسران، والدین، پزشک خانوادگی خود در میان بگذارند در زندان شهر فرت لون ورث زندانی خواهند شد...^۲

چنین دولتی که موجب ده‌ها سال درد و رنج برای سربازان خود و خانواده آنها شده و از همه مردم خود به عنوان موش‌های آزمایشگاهی استفاده می‌کند آیا می‌تواند مدافع حقوق ملت ایران و سایر ملت‌های منطقه باشد؟!

ساده‌لوحانی که هنوز باور می‌کنند مدافع نظام لیبرال - دموکراسی، حقوق بشر و آزادی در دنیا امریکا و اروپاییان هستند به فهرست حملات هوایی امریکا در سال‌های مختلف به ملت‌های

۱. برای مطالعه جنایت‌های امریکا در مناطق جهان ر ک: ویلیام رابینسون و کنست نورس ورثی، جنگ رویاها،

ترجمه عبدالرضا رشیدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۹، ۲۰.

۲. ویلیام بلوم، دولت خودسر، کتابی راهنما برای معرفی تنها ابرقدرت جهان؛ امریکا، ترجمه جمعی از مترجمین، قم،

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۱۹.

دیگر نگاه کنند:

چین (۱۹۴۵ - ۱۹۴۶)، کره و چین، جنگ کره (۱۹۵۰ - ۱۹۵۳)، گواتمالا (۱۹۵۴، ۱۹۶۰، ۱۹۶۷، ۱۹۶۹)، اندونزی (۱۹۸۵)، کوبا (۱۹۵۹، ۱۹۶۱)، کنگو (۱۹۶۴)، پرو (۱۹۶۵)، لائوس (۱۹۴۶ - ۱۹۷۳)، ویتنام (۱۹۶۱ - ۱۹۷۳)، کامبوج (۱۹۶۹ - ۱۹۷۰)، گرانادا (۱۹۸۳)، لبنان (۱۹۸۳ - ۱۹۸۴)، لیبی (۱۹۸۶)، السالوادور (دهه ۱۹۸۰)، نیکاراگوا (دهه ۱۹۸۰)، ایران (۱۹۸۷)، پاناما (۱۹۸۹)، عراق (۱۹۹۱ - ۲۰۰۰)، کویت (۱۹۹۱)، سومالی (۱۹۹۳)، بوسنی (۱۹۹۴، ۱۹۹۵)، سوران (۱۹۹۸)، افغانستان (۱۹۹۸)، یوگسلاوی (۱۹۹۹).^۱

تمامی این بمباران‌ها علیه شهرها، شهرک‌ها و روستاهایی بود که در حقوق بین‌الملل معاصر به عنوان یک جنایت جنگی محسوب می‌شود. آیا کشتن این همه انسان که در هیچ جنگی درگیر نبوده‌اند تروریسم نیست؟ ویلیام بلوم، یکی از روزنامه‌نگاران و پژوهشگران معروف، در مورد سیاست‌های خارجی آمریکا از جنگ دوم جهانی به بعد می‌گوید:

جنگ واشنگتن علیه تروریسم، همانند جنگ علیه مواد مخدر محکوم به شکست است.^۲

چرا؟ چون هیچ‌گاه ملت آمریکا و ملت‌های مظلوم از خود نپرسیده‌اند که چرا تروریست‌ها ایالات متحده را پی در پی مورد حمله قرار می‌دهند؟ مگر این کشور چه دارد یا چه اقداماتی در جهان انجام می‌دهد که این‌گونه مورد هدف تروریست‌ها است؟ البته سیاستمداران امریکایی سعی کرده‌اند به این سؤال پاسخ دهند، اما چقدر این پاسخ‌ها ابلهانه و عوامانه است. سندی برگر، مشاور امنیت ملی آمریکا، در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

من فکر می‌کنم که لازم است مردم آمریکا بدانند در جهانی زندگی می‌کنیم که تا اندازه‌ای به دلیل رهبری آمریکا و تا حدی به علت تعصب کورکورانه برخی از افراد، مورد حمله قرار خواهیم گرفت.^۳

۱. همان، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. همان.

ریچارد هاس، رئیس گروه سیاست خارجی مؤسسه برکینگز امریکا، پاسخ می‌دهد:

خوب پاسخ این است که خواسته آنها چیزی نیست که ما به آسانی بتوانیم انجام بدهیم، خواسته آنها به این حقیقت باز می‌گردد که ما قدرتمندترین کشور جهان هستیم، به این حقیقت که ما کشوری سکولار هستیم، خواسته آنها صرفاً به چیستی ما باز می‌گردد و موجودیت ما است که در حقیقت مایه رنجش آنهاست.^۱

بی‌تردید ساده‌لوحان چنین پاسخ‌هایی را خواهند پذیرفت چون موجودیت هیچ ملتی تا زمانی که با موجودیت ملت دیگری در تعارض قرار نگیرد تهدیدی به حساب نمی‌آید. پاسخ بیل کلینتون، رئیس جمهور سابق امریکا، در این رابطه جالب‌تر از همه است. او می‌گوید:

علت اینکه امریکا هدف حمله‌های تروریسم است پاره‌ای به این دلیل است که ما در راستای صلح و دموکراسی تلاش می‌کنیم و بخشی به این جهت است که ما علیه تروریسم متحد شده‌ایم.^۲

داستان حمایت امریکا از دموکراسی و صلح با توجه به سوابق جنایات جنگی این کشور علیه ملت‌ها آن‌قدر مضحک است که جایی در سطح تحلیل‌ها ندارد. ویلیام بلوم می‌گوید:

این سخنان و اظهارات، بخشی از سخنان کلیشه‌ای رهبران و کارشناسان ما در مورد حملات تروریستی علیه تأسیسات امریکا است که به خورد ما می‌دهند... بیشتر تروریست‌ها افرادی هستند که عمیقاً نگران چیزهایی می‌باشند که آنها را ظلم و ستم اجتماعی، سیاسی یا مذهبی و دورویی می‌دانند و زمینه اصلی تروریسم آنها، اغلب تلافی اقدامات ایالات متحده است.^۳

به تعبیر گرویدال، تصویر امریکا و زیبایی‌های روی تپه‌های آن، مورد رشک و حسد همه کسانی می‌باشد که امریکا در معرض حملات آنهاست، همه تروریست‌هایی که نمی‌توانند تحمل

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. همان.

کنند این همه خوبی محض بر جهانی که به ارباب آنها، شیطان، تعلق دارد، پیروز شود.^۱ آیا باز هم باید دلیل آورد که روز تسخیر لانه جاسوسی امریکا در ایران به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی باید برای همیشه در تاریخ ملت ایران زنده باشد تا فراموش نکنیم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ملت ایران در چه شرایط اسفباری در زیر سلطه امریکا و دست‌نشانده او رژیم مشروطه سلطنتی زندگی می‌کرد!

روز ملی مبارزه با استکبار جهانی برای این باید در تاریخ ملت ایران زنده باشد تا ملت ما هیچ‌گاه فراموش نکند امریکا به برکت کارگزاران داخلی خود در نظام شاهنشاهی، در برابر هر دلار که بر پایه خرید نفت ایران پرداخت کرد، دو دلار برای فروش تجهیزات نظامی و سایر کالاها به ملت ایران تحویل کرد. ملت ایران نباید فراموش کند که فقط بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ امریکا برای حفظ منافع خود در منطقه بیش از دو میلیارد دلار سرمایه‌های این ملت را که باید صرف زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شد، چپاول کرد.^۲

روز ملی مبارزه با استکبار جهانی روز مبارزه با رژیم است که به تعبیر آرنولد توین بی، مورخ معروف غرب، امریکا امروز برای دفاع از صاحبان منافع، رهبری جنبش ضد انقلابی در سراسر جهان را به عهده گرفته است. این کشور برای چیزی مبارزه می‌کند که روم برای آن مبارزه می‌کرد. روم همیشه از ثروتمندان در مقابل فقیران در تمام جوامع خارجی تحت سلطه‌اش، حمایت می‌کرد و چون فقیران تا کنون همیشه و همه جا بسیار بیشتر از ثروتمندان بوده‌اند، سیاست روم به نفع نابرابری، بی‌عدالتی و کمترین خوشبختی برای بیشترین تعداد افراد جامعه بوده است.^۳

ساده‌لوحانی که تصور می‌کنند جز با لیبرالیسم و سوسیالیسم نمی‌توان هیچ نظام آزاد، مردم‌سالار، عدالت‌خواه و مترقی‌ای در جهان دایر کرد نمی‌خواهند باور کنند که عمر لیبرالیسم

۱. همان.

۲. مایکل لدین، ویلیام لوئیس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۳۰.

۳. به نقل از ویلیام بلوم، همان، ص ۱۸۲.

به پایان رسیده است، همچنان که عمر نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی در جهان به پایان رسید. همان‌طوری که امام پایه‌گذار نظام جمهوری اسلامی در جهان، در واپس دم فروپاشی نظام‌های کمونیستی، به ملت‌های جهان اعلام کرد که صدای شکستن استخوان‌های کمونیسم بین‌الملل را می‌شنود، اکنون صدای شکستن استخوان‌های لیبرالیسم نیز شنیده می‌شود.

آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان جهان باید باور کنند که پایان عمر لیبرالیسم به منزله پایان عمر جهان و پایان عمر نظام‌های مردم‌سالار نیست. همان‌طوری که وقتی نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی که شعارهای عدالت‌خواهی سر می‌دادند وقتی فرو ریختند کسی تصور نکرد که دنیا به پایان رسیده و عدالت‌خواهی برای همیشه از جهان رخت بر بسته است. جهان از هم‌اکنون باید در اندیشه بازسازی ضایعات عظیم ناشی از حاکمیت طولانی‌مدت لیبرالیسم و نظام سرمایه‌داری و مدرنیته باشد.

ریشه‌های فکری، سیاسی و فرهنگی این بازسازی کاملاً روشن است. تسلط جهانی لیبرالیسم به سرکردگی امریکا به تعبیر ایمانوئل والرشتاین، (در حکم پدیده‌ای کوتاه مدت) همانند تسلط‌های پیشین، بر برتری چشمگیر اما موقت و کارایی مؤسسه‌های تولیدی، تجاری و مالی آن کشور مبتنی بود. این دوره اینک به سر رسیده است.^۱

ژاپن و چین از نظر اقتصادی و ایران و جهان اسلام از نظر فکری همان نقشی را در برابر نظام لیبرال - دموکراسی بازی می‌کنند که ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم در برابر انگلیس و اروپا بازی کرد. ما در شرایط تغییرات بنیادین در نظام جهانی قرار داریم، تغییراتی که به نظر بسیاری مهم تلقی می‌شود. عده‌ای که حافظ نظم موجود هستند تأثیرات احتمالی این تغییرات را نگران‌کننده و نامعلوم می‌دانند در حالی که بسیاری نیز این تأثیر را مطلوب قلمداد می‌کنند.

مدرنیته که به دنبال نوزایی اروپا و انقلاب فرانسه از نظر فکری - فلسفی و تسلط امریکا، بعد از جنگ دوم جهانی، از نظر سیاسی - اقتصادی شروع شد، برخلاف آنچه تصور می‌شود نتوانست دوره‌ای توأم با ثبات سیاسی، فکری و اقتصادی در جهان ایجاد کند، مدرنیته و اتوپیهایی که به عنوان بهشت روی زمین وعده می‌دادند ارمغانی جز پریشانی بشر و استثمار و استعمار به همراه نیاوردند. دنیا در دوره سلطه مدرنیته و نظام‌های لیبرالیستی، سوسیالیستی و فاشیستی برآمده از آن مصائب زیادی را تحمل کرد. جنگ، خونریزی، کشتارهای دسته‌جمعی، نابودی محیط زیست، حمایت از نظام‌های استبدادی، فقر و گرسنگی و فحشا، بیماری‌های لاعلاج، تولید سلاح‌های انبوه کشتار جمعی، استفاده از بمب اتمی، سلاح‌های میکروبی و شیمیایی در کشتار انسان‌ها، حمله‌های نظامی به کشورهای دیگر به بهانه صدور تجدد، توسعه، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر کمترین ضایعاتی است که مدرنیته و طرفداران آن بر جامعه بشری تحمیل کردند.

در مقابل این ضایعات عظیم دستاوردی جز سیطره اراده‌های معطوف به قدرت بر جهان چیزی عاید ملت‌ها نگردید، اگر چه بشر در رازگشایی‌های علم تجربی و اطلاعات، به دستاوردهای بزرگی رسید اما این دستاوردها خوشبختی و بهشتی را که روشنفکران سکولار انقلاب فرانسه به مردم وعده می‌دادند به ارمغان نیاورده است. انقلاب فرانسه قرار بود آزادی، برابری و برادری برای بشر به ارمغان آورد، آزادی در عرصه سیاسی، برابری در عرصه اقتصادی و برادری در عرصه اجتماعی و فرهنگی، اما از همان ابتدا تعارض بین آزادی و برابری در انقلاب فرانسه و نظام‌های لیبرالیستی برآمده از آن خود را نشان داد.

جنبش‌های مارکسیستی و نهضت‌های سوسیالیستی و کمونیستی در دل نظام‌های لیبرالیستی برای آن به وجود آمد که عدالت و برابری نابود شده از زیر چرخ‌های نظام سرمایه‌داری جهانی را برای بازتولید فرهنگ انقلاب فرانسه و مدرنیته زنده کند. اما بنیاد مدرنیته سست‌تر از آن بود که بتواند روزنه امید را در دل ملت‌های مظلومی زنده نماید که برای رهایی از لیبرالیست و نظام سرمایه‌داری دل به کمونیست و نظام‌های سوسیالیستی

سپرده بودند. نظام استالینی که پدرخوانده کمونیسم و سوسیالیسم بعد از جنگ دوم جهانی شد، به عنوان یکی از چهره‌های خشن نظام‌های سیاسی، رعب و وحشت را در قالب سوسیالیسم به جهان نشان داد.

ملت ایران در طی دو قرن پیروی کورکورانه از مدل‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی غرب هزینه‌های سنگینی را پرداخت کرد. هزینه‌هایی که کمترین برآورد آن را باید از دست رفتن یک فرصت یکصد ساله رشد و ترقی در سرعت تحولات جهانی دانست. دستاویزی که جریان‌های متعصب طرفدار نظام‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی در ایران برای نابودی فرصت‌ها و منافع ملی دارند در خوش‌بینانه‌ترین داورها چیزی جز سوء فهم در آگاهی بخشیدن به جامعه و هدایت ملت در دوران سخت دگرگونی نیست. اما اکنون همان سوء فهم پس از انقلاب بزرگی که امام خمینی در ایران به راه انداخت و سیطره گفتمان‌های رسمی را مورد تردید قرار داد هنوز در ابعاد وسیع‌تری ادامه دارد.

هنوز ملت ما برای کج‌تابی‌های این جریان‌ها هزینه‌های سنگینی پرداخت می‌کند، همان‌طور که در طول این یکصد و اندی سال این هزینه‌ها را پرداخت کرد.

انقلاب اسلامی تحول در مبانی اندیشه کردن در راه‌های تغییر و تحول در ایران دوره معاصر است. ایرانی احساس می‌کند که نیازمند تجدید بنای روابط خود با مفاهیمی چون تجدید و ترقی، جامعه مدنی، مردم‌سالاری، آزادی، نظم اجتماعی، تفکر دینی و نسبت دین با حیات اجتماعی است. انقلاب اسلامی اعتراض به فرآیند سلطه در نظام جهانی، تفسیر استکباری از مفهوم آزادی و حقوق بشر، اعتراض به نظم سیاسی، جریان‌های فکری و فرهنگی مدافع این نظم، نحوه تفکر و زندگی اجتماعی پیشین بود. نوک پیکان اعتراض انقلاب اسلامی به نظم سیاسی، روابط اجتماعی و تفکری بود که نزدیک به یکصد سال از پیشینه‌های تاریخی خود بریده بود و با رویکرد فرنگی‌مآبی و تقلید سطحی و ظاهری از غرب و غربی شدن شدید، انسداد تفکر و تعطیلی عقل ایرانی راه هر گونه رشد و ترقی را در جامعه مسدود کرده بود. شعار تجدید و ترقی خواهی در نظام پیشین برای مردم ایران خاطره خوشی به همراه نیاورد و

متأسفانه چشم‌انداز آن در تاریخ معاصر چیزی جز انعقاد قراردادهای استعماری، استبداد و دیکتاتوری و عقب‌نگه داشتن ملت ایران نبود. اکنون ملت ما تمایل دارد به جای دل بستن به وعده‌های دروغین هواداران غرب که هیچ چشم‌اندازی جز تبدیل کردن ایران به بازار فروش کالاهای سرمایه‌داری نداشته‌اند به نظامی دل ببندند که برآمده از باورها و ارزش‌های ملی - مذهبی ایران است و در کمتر از سه دهه علی‌رغم همه مشکلات، دگرگونی‌های بزرگی از نظر رشد و توسعه به وجود آورده‌اند.

بیش از دو قرن است به ما گفته‌اند که راه تجدد و ترقی از مسیر تقلید از اروپا و تعطیلی عقل ایرانی می‌گذرد. اگر چنین است اکنون جا دارد سؤال کنیم چرا با گذشت دویست سال از تقلید و الگوبرداری از سیاستمداران و نخبگان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوره قاجاریه و پهلوی از غرب، باز هم ایران در آستانه انقلاب اسلامی، کشوری فقیر و عقب‌مانده بود؟ اگر عملکرد جریان‌های غرب‌گرا در ایران مورد پسند مردم بود کجا رفت آن وفاداری و ستایش ایجاد شده به واسطه رهبری اخلاقی یا عقلانی این جریان در تحول و دگرگونی ایران؟ چرا مردم ما همه آرمان‌های خود را در انقلاب اسلامی پیدا کردند و دست رد به سینه این جریان‌ها زدند؟